

دادخواهی

برای

رابعه بلخی

نصیر مهرین

شناسنامه

دادخواهی برای رابعه بلخی
نویسنده: نصیرمهرین

چاپ دورنخست: ۱۳۹۰ خورشیدی
ناشر: خوشه، هامبورگ

چاپ دوم: ۱۳۹۲ خورشیدی، انتشارات شاهمامه
چاپ سوم: تابستان ۱۳۹۴ خورشیدی
ناشر: انتشارات شاهمامه، هالند
www.shahmama.com



حق چاپ محفوظ است.

سخن نویسنده

در پی انتشار چاپ دوم کتابک دادخواهی برای رابعه بلخی، عده‌یی از قلمزنان و خواننده‌گان ارجمند تبصره‌های تحسین‌آمیز خویش را انتشار دادند. من با ابراز امتنان از ایشان، بدون بردن نام بسنده می‌نمایم. همچنان از آن عزیزانی که مدت بیشتر چشم به راه دریافت چاپ جدید نشستند، پوزش می‌خواهم واز بنیاد گرامی شاهنامه و بانوی فرهنگ پرور و دلسوز منیژه نادری سپاسگزاری ویژه خویش را ابراز می‌دارم.

در چاپ سوم، هیچ تغییری راه نیافته است. حتا مواردی که گونه‌یی از تغییر جمله بندی‌ها را تقاضا می‌نمود. زیرا فرصت این کار را نیافته‌ام.

شایان یادآوری می‌دانم که به رغم پرداختن به جوانب مختلف زنده‌گی و زمانه رابعه بلخی نامراد، نیاز دادخواهی برای نسل کنونی که با نامرادی‌های بسیار مواجه می‌باشد، مطرح است. بر بنیاد آگاهی خویش می‌نگریم که فرهنگ زن ستیزانه از اعماق بی‌اعتنایی به انسان و انسانیت نوشیده و تغذیه نموده است. دانشناسی و دادخواهی با توجه به حضور و شناخت این فرهنگ اذیت بار می‌تواند به سامان بنشیند

چاپ سوم را برای آنانی پیشکش می‌نمایم که آزار چنان فرهنگ را لمس می‌کنند، اما درفش دادخواهی را فرو نمی‌گذارند.

هامبورگ

اول سنبله ۱۳۹۴ خورشیدی

م. نصیرمهرین

فهرست موضوعات

- ۷ یک نگاه کلی به زندگی رابعه
- ۱۰ اهمیت بررسی زنده گی و اشعار رابعه بلخی
- ۱۵ زمینه های مساعد
- ۲۰ منابع و سرچشمه های آشنایی با رابعه بلخی
- ۲۲ رابعه بلخی در الهی نامه عطار
- ۲۹ عشق و معشوق رابعه
- ۳۶ پیوند انکار از عشق رابعه به بکتاش با مرگ او
- ۴۰ اشعار رابعه بلخی
- ۵۴ یادآوری
- ۵۵ توضیحات و رویکردها



یک نگاه کلی به زندگی رابعه

شاعری که در کشورما با نام رابعه بلخی شهرت دارد، و در بسا آثار با نام رابعه قزداری (۱) یاد شده متولد قُزدار، یا قصدار از مربوطات بلخ، است. او نخستین زنی است که در روزگار سامانیان در سده چهارم خورشیدی چکامه های دل انگیز خود را سروده است. مگس رویین لقب (۲) داشت، کوتاه زیست؛ زیرا به دستور برادرش حارث کشته شد. اما در آن مدت، نوآوری نمود و به غنمانندی عروض و اوزان شعر فارسی دری افزود.

" مفعول فاعلاتن مفعولن " (از متفرعات بحر هزج) از اوست که در ادوار بعد متروک ماند.

ترک از درم درآ مد خندانک

آن خوب روی چابک مهمانک (۳)

تشبیهات دلنشینی دارد. بنگریم:

مثال چشم آدم شد مگر ابر

دلیل لطف عیسی شد مگر باد

که دُربارید هر دم در چمن ابر

که جان افزود خوش خوش اندر شجر باد

و در این تمثیل او تشبیهات و نازک خیالی های دل انگیز را میابیم:

توسنی کردم ندانستم همی

کز کشیدن تنگتر گردد کمند

اشعاری که از او برجای مانده اند، در یکی از ابعا خود این را نیز نشان میدهند، که برخلاف موج مسلط پنداشته های بیشترین زمانه ها علیه زن، زن در حوزه پرداخت به شعر و ادب نیز از مرد کم نبوده است.

از جانب دیگر، مرگ اونیز، آفریننده بحثی شده، که یکی از چهره های فرهنگ مرد سالاری

گونه‌ی از غیرت برخاسته از آن را شعوری و یا ناشعوری به نمایش گذاشته است. مرگ رابعه را ناشی از خشم برادرش حارث بر عشق او گفته اند. عشق به غلامی که بکتاش نام داشت. آن غلام شعله دردل رابعه افکنده بود. حارث با آگاه شدن از آن علاقه، غیرت خویش را در معرض جریحه دار شدن یافت و تدارک قتل خواهر را دید و سرانجام او را به وسیلهٔ عمال خویش در حمامی به قتل رسانید.

فرهنگی که با چنان غیرت عجین است، ابراز علاقهٔ یک زن به مرد را بر نمی‌تابد. زن را سزاوار محکومیت حتا تا سرحد مرگ می‌داند. فرهنگی که برای مرد اجازه داده است که از شراب، زلف یارو قهام توصیف‌های حتا شهوت‌انگیز سخن بگوید. اما در آن فرهنگ، مرد با دست بالا داشتن در گسترهٔ انتخاب معشوق و ابراز علائق به او، محدودیتی ندارد. فرق نمی‌کند که معشوق او از جنس زن باشد و یا مرد. اما برای زن چنان علاقه‌ی دست‌زدن به آزمون‌های پرمخاطره و مرگ‌آوراست. سرنوشت غم‌آمیزی که رابعه را در آغوش گرفت از آن فرهنگ مردسالارانه حکایت دارد. آن فرهنگ به دور زن خطی کشیده که اگر از آن پای بیرون بگذارد و شعر عاشقانه بگوید، برای او شرم است و "پایش از بریدن"!

با آنکه رابعه جزای آن عشق را از سوی برادر خویش حارث دید، اما بعضی‌ها عشق او را به بکتاش، بهانه‌ی برای ابراز عشق معنوی توجیه کردند. اینست که شعر عاشقانهٔ رابعه، سده‌ها سمت و سوی توجهی و تفسیر عارفانه یافت و در نتیجه صدای راستین رابعه در گلو گاه شعرش خفه ماند.

سهم او به عنوان یک زن در رشد شعر فارسی، مرگی که به استقبال او شتافت؛ و توجهی‌هایی که در زمینهٔ ابراز عشق او صورت گرفت، مؤجد بحث‌هایی بوده است. آن چه درین نبشتهٔ فشرده آمده است، نگرشی است به این موضوعات یا ابعاد بحث برانگیز زنده‌گی رابعه و تعمیم دادخواهی از او در حوزهٔ دفاع از حقوق زنان.

هنگام بازنگری به زنده‌گی رابعه و دیدار با روایت‌های مختلف، دیده‌ایم که سوگمندانہ بسا از شرح حال نویسی‌ها، تصویری را در اختیار خواننده نگذاشته‌اند، که از روی آن زمانهٔ رابعه و ویژه‌گیهای فرهنگی و محدودیت‌های برخاسته از آن نیز شناخته شود. بسا از نبشته‌های معطوف به زنده‌گی رابعه به ارایهٔ نتیجه‌گیری‌های عاطفی بسنده نموده‌اند. بدون اینکه اندک توجهی به زمینه‌های اصلی مرگ او نمایند.



در زمینه تبارز استعداد اونیز بد لطفی شده است. نتیجه دقیق ارزیابی از او، که مسلماً زمینه های مساعد اجتماعی، سیاسی و خانواده گی برای پرورش انسانها بدون تفاوت که مرد است و یا زن را در پیش روی قرار میدهد، بسا موارد در معرض سانسور بوده است. زیرا با قالب دیدگاه تبعیض آمیز سازگاری نداشته است. ازینجاست که چنان بحث های ناقص پیرامون رابعه که یک زن نیز میتواند مانند مردان حتا در سطح رودکی شعر بسراید، محلی از اعراب نداشته و توجه به زنده گی او در محدوده ناقص حضور داشته است.

اما امروز لازم است که شرح حال شاعر ونویسنده، رهیافت های تازه و مشکل گشا به دست بدهند. باید به چراهایی هم پاسخ بدهند که سرنوشت های دردانگیز را دردل تاریخ نهاده اند. آن چه درین نبشته آمده، یادآوری به اهمیت زمینه های اجتماعی - فرهنگی رویش استعدادهایی چون رابعه و مرگ او است. با اشاره یی به عامل شخصیت های مؤثر یا حمکروایان با فرهنگ و علاقمند بالندگی و پرورش فرهنگ و فرهنگیان.

اهمیت بررسی زنده‌گی و اشعار رابعه بلخی

در حوزه پرداختها و کارکردهای پژوهشی، سخنی هم از نخستین‌ها حضور دارد. هر وقتی که پیرامون پیشینه‌ها، چه در گونه‌های حاشیه‌وار و جانبی و یا در موضوع مستقل و مرکزی، سخن بحث و مکث پیرامون نخستین شخصی آمده است که ابتکار آفرینندگی را به عهده داشته است، یکنوع رجوع تاریخی به منظور دریافت آغازگر هر حوزه‌ی از رشته‌های مختلف مطرح شده. اگر تنها شعر فارسی را در نظر آوریم؛ سوال طرف ضرورت این است که چه کسی نخستین شعر فارسی را سرود.

در پیوند با این موضوع آگاه هستیم که بحث دریافت نخستین شعر و شاعر فارسی هنوز وجود دارد. به دیگر سخن، میشود گفت که هنوز حکم قاطعی در زمینه‌ی نشان دادن نخستین شاعر فارسی زبان وجود ندارد. و این نظریه مبتنی بر استدلالی است که از نبود مدارک لازم و کافی ناشی شده است. از یزید شاید طاق‌سوز ترین کاوشها نیز نتوانند چنین گرهی را فرو گشایند. این است که با رعایت احتیاط، احتمال این و یا آن شعر را به عنوان شعر نخست و شاعری را به عنوان نخستین و آغازگر نامیده‌اند. از شاعری که به عنوان نخستین سراینده شعر فارسی در یکی از قدیمترین منابع یعنی تاریخ سیستان نام برده شده است، محمد بن وصیف است. بیتی از آن شعر را میاوریم که به احتمال قوی بعد از سال ۲۵۱ ق. گفته است:

این امیری که امیران جهان خاصه و عام
بنده و چاکر و مولای وسگ بند و غلام

البته در برخی منابع دیگر، مثلاً در باب الالباب تألیف نورالدین محمد بن محمد عوفی، از بهرام گور، به عنوان "اول کسی که شعر پارسی گفت" نام برده شده است.



با توجه به نظریات مختلف و مشکل نبود اسناد ثقه است که نمی شود دامن چنین بحثی را جمع کرد و وسوسه بی را هنگام ابراز نظر پیرامون موضوع راه نداد. درهمین پیوند به دریافت نخستین ها است که "جی. جی مک آوری" نویسنده تاریخ تمدن لوکاس، میگوید: "جست وجوی در سرچشمه چیزها همواره برای انسان وسوسه انگیز بوده است..." (۴) اینکه رودکی به عنوان پدر و استاد شعر فارسی ویا آدم شعر فارسی نامیده می شود، میدانیم که تعیین چنان اوصاف برای رودکی، پذیرش وجود اشعار و شاعران پیشتر از او را نفی می کند. پیش از او شعر وشاعر وجود داشت. اما شیوه بیان، تشبیهات، حضور اندیشه وتخیل رودکی است که شعر و مقام اش را تا سطح استاد، پدر ویا "آدم البشر" شعر فارسی، بالا برده است.

و از آن جایی که سرایندگان اشعار فارسی دری نیز تنها مردان نیستند، وبا نام های گرامی زنان بیشماری آشنایی داریم، سوال پاسخ جوی مبنی بر نشان دادن نام نخستین زنی که شعر فارسی را سرود، مطرح می گردد.

در چنین حوزه بی نیز، همان کنجکاوی برای دریافت نخستین یابی ها به سوی آشنایی با زنی راه می برد، که نخستین شعر فارسی را سروده ومادر وحوای شعر فارسی است . درغالب آثار معطوف به تاریخ سرایش شعرفارسی،پاسخ به سوال اولین زن شاعر، نام شهیدی داغ بردل، رابعه بلخی فراز میاید. اما درین زمینه نیز با قاطعیت نمیشود حکم نمود، که رابعه بلخی نخستین شاعره زبان فارسی است. با آنکه از داریدخت زن پادشاه تخارستان ویا از زبیده زن فارسی گوی هارون الرشید نیز نام برده اند، و شاید زنانی دیگری شعر سروده اند که از منزل بیرون نرفته و اشعارشان ازبین رفته اند؛ ولی از روی آنچه به ماریسیده و در جنگها وسفینه ها ثبت شده است، می پذیریم که رابعه نخستین زن شاعری است که همانند رودکی، با چکامه هایی از سخن پخته، وبا نو آوری وایجاد گری در حوزه شعرفارسی معرفی می شود. وازاین جا است که مقام او را به عنوان سرتاج ومادر شعر فارسی می شناسیم.

نگاه ژرفتر به شعراو، مانند هربررسی که از سطح بسوی ژرفناها ره می پیماید؛ به زیبایی های دلنشین شعرش بسنده نمی کند. بل، محتاج آن هم است که زمینه های رویش گل شعرش را باز یابد. واین ضرورت، وظیفه بازشناسی اوضاع واحوال زمانه بی را مطالبه میکند

که رابعه بلخی در دل آن رشد و نمو یافته بود. اهمیت دوم موضوع درین جا نهفته است. از آنجایی که درین زمینه به بررسی شکل گیری ذهنیت شاعرانه و فرآورده های یک مرد مواجه نیستیم که از امکانات و زمینه های مساعد بهره مند میباشد، بلکه سخن از شعر یک زن در میان است، مکث به شعر او، ویژه گی دریافت گذرازمحدودیت های تاریخی، فرهنگی واجتماعی را مطالبه می نماید. در نتیجه به بُعد اهمیت بررسی رابعه می افزاید. از همین جا است که ما در دیدارخویش با اشعار رابعه بلخی؛ محتاج در یافت جمیع زمینه ها و عواملی هستیم که در تبارز او به عنوان چنان شاعر نقش داشته اند.

افزون بر آن، وقتی در شعر او، عناصر دل انگیزعاشقانه، یا ابراز علاقه انسانی از جنس محرومان را به بکتاش یا غلام و نوکر خانواده رابعه میابیم، عطف بدان خواهان ژرف نگری بیشتری شود. زیرا آگاهی و شناخت ما از اوضاع و شرایط زندگی زن یا انسانی از جنس محرومان، آن هم از محدودیت هایی که در هزارسال پیش سلطه داشت، دامن بحث را فراختر میکند. این است که هنگام مراجعه به شعر دختر جوانی که در سطح رودکی با بیان خوش ورسا به اصطلاح متقدمان ما، فصیح و بلیغ شعر سروده، نگرش به اوضاع اجتماعی و فرهنگی مساعدی را که زمینه رشد او را فراهم آورد، پیش میاورد.

اشعار عاشقانه بی را که او سرود و به مرگ غم افزایش انجامید، به گونه مختلف تعبیر، توجیه و تفسیر شده اند. یکی از آنها عشقی است که بامقوله تصوفی توجیه و تفسیر شده است.

وآن تفسیر یا حذف عشق غیرعارفانه از زنده گی رابعه، بُعد دیگری از اهمیت تعمق به آن را بار میاورد.

نخست، تأمل برخواستگاه تاریخی / فرهنگی تفسیر و توجیه عارفانه اشعار عاشقانه رابعه؛ و دوم، این پرسش که اگر او احساس عاشقانه خویش را به انسان دیگری یا بکتاش ابراز نموده باشد، عیب آن در کجاست؟ در هر یک از زمینه های یاد شده برای توجیه اهمیت بررسی موضوع رابعه بلخی، به نکته تعجب آور هنگامی بیشتر توجه میابیم که از منظر مقایسه امکانات و محدودیت ها، که میان اوضاع و شرایط پرورش و تبارز مردان و زنان وجود دارد به تبارز چنان استعدادی بنگریم. ناگفته روشن تواند بود که شاعران مرد را در همه دوره ها و زمانه ها واز جمله در دوران حکمروایی سامانیان (۸۷۴-۹۹۹ ع.)، از امکانات



بسیار مساعد تری، بهره مند میابیم.

شاعران دربار سامانیان مانند همه ادیبان جنس مذکر؛ در هوا و فضایی که لزوم دیدهای دربار امیر در آن سایه داشت، در بستر زمینه های نسبی مساعد، امکان رشد داشتند. مردان شاعر، به منظور تبادل نظر و خوانش شعر از امکان تماس با هم، رفت و آمد ها با همدیگر، بحث و جدل شاعرانه در دربار شاه، بهره مندی از دریافت صله و بخشش هایی که شاهان به آنها میدادند؛ امکان مسافرت و دریک جمله از همه آزادی هایی که رشد شعر ایشان را فراهم میآورد، بهره مند بودند. در حالی که رابعه بلخی زن بود و بار محرومیت از آن امکانات را بر دوش حمل می نمود. جان سخن در ابراز تعجب درین نکته نهفته است.

درین پیوند، تعجبی که ما از آن سخن میاوریم و پاسخ اش را در اوضاع مناسب سیاسی، فرهنگی زمانه او و همچنان در فضای مناسب خانواده گی رابعه میتوانیم یافت، از طرف مؤلف کتاب لباب الالباب محمد عوفی با تعجب دیگری ابراز شده است
عوفی مینویسد:

" دختر کعب، اگرچه زن بود، اما بفضل بر مردان جهان بخندیدی، فارس هر دو میدان و والی هر دو بیان، برنظم تازی قادر و در شعر پارسی بغایت ماهر و با غایت ذکای خاطر و حدت پیوسته عشق باختی و شاهد بازی کردی ... " (5)

ابراز این سخن از طرف عوفی، و با این عبارت که " اگرچه زن بود"، نشانگر آن درک و برداشت تعجب انگیز او است، که از بی اعتقادی به توانمندی زن ناشی شده است. این تعجب در جبین خویش مهر و نشان اجتماعی و بی باوری به توانمندی زن را که از محدودیت های اجتماعی / تاریخی و فرهنگی ناشی میشود، حک کرده است. در همین جا ضمن اشاره به آن محدودیت، گفتنی است که امکانات موجوده و نسبی زمانه کنونی را که برای شاعران زن میسر است، نباید در جای محدودیت های آن زمانه نشانده. و در عوض آن باید محدودیت های هزار سال پیشین را مجسم کرد.

اکنون شاعره های ما (صرف نظر از محدودیت های فرهنگی تاریخی همواره و تا حال موجود)، امکان مسافرت، فراگیری رموز شعر از زن و یا مرد، مراجعه به کتابخانه ها، ارسال شعر به استادان به منظور دریافت رهنمایی و انتشار شعر را در مجله ها، جراید و رادیو و تلویزیون و تارنما های انترنیتی دارند، این زمینه ها و امکانات، فضای مناسبی را برای نقد

وصیقل و در نهایت رشد شعر فراهم میاورند.

اما رابعه بلخی، در زمانه دیگر و درمنزلگه زندان گونه و حصار هایی که از محدودیت ها و دشواری های بسیار برای دختران وجود داشت ، شاعر شده و فریادهای شاعرانه خویش را بلند نمود.

به این ترتیب با دونتیجه ناسازگار روبرو میشویم . یکی از زمینه های کمک کننده و مساعد برای رشد و پرورش رابعه حاکی است و دیگری؛ که احساسات، علایق و تمایلات او را ننگ پنداشته و تحمل نکرده است.

برای در یافت بیشتر منظور، نخست به زمانه زنده گی او می نگریم تا آن مساعدت ها و موانعی را که در زمانه او موجود بود، تشخیص بدهیم.



زمینه‌های مساعد

رابعه بلخی، زمانی چشم به جهان گشود، که سلسله سامانیان در خراسان و ماورالنهر حکمروایی داشتند. زمینه‌های مساعدی که در بیشترین زمانه آن سلسله وجود داشت، برای داد و ستد اقتصادی، تأمین امنیت و رشد ادبیات با تبارز شاعران و نویسندگان و مترجمان کمک شایسته‌ی نمود.

زمانه سامانیان در گستره اقتصادی، داد و ستد تجارتي، رفت و آمد مردمان؛ و بهره مندی از افکار و عقاید یونانیان، رشد و نمو طب، نجوم، معماری، و موسیقی ... شاهد دستاوردهای رشد یابنده‌ی بود. وجود فضای صلح آمیز و امنیت مورد ضرورت، هر چه بیشتر به مساعدت اسباب و عوامل رشد عمومی و زمینه‌های بالا تمام می‌شد.

چنان بود که شهرهای بخارا (پایتخت سامانیان) و بلخ و سمرقند و ... دارنده رشته‌های مختلف صنعت دستی و امکان رونق آن بودند. و آن همه تماس و رفت و آمد و داد و ستد تأثیر نکویی بر اندیشیدن و رشد ابزار آن برجای می‌نهاد. نوشته اند که "شهر بلخ را باستانی ترین شهر حوضه آمو دریا توان شمرد. نویسنده گان مسلمان به حق آن را «ام البلاد» می‌خوانند. در اینجا پایتخت نیمه اساطیری باکتريا (باختر، بلخ) که بعد ها بصورت ساتراپ نشین باختری (باکتريایی) هخامنشیان درآمد و در زمان داریوش مرغیانا هم (ناحیه مرو) جزو آن بود برپا بوده است." (۶)

تنها بلخ نبود. بخارا نیز اهمیت بیشتر یافته بود. نویسنده تاریخ بخارا مینگارد که "ابوالحسن نیشابوری در کتاب خزاین العلوم آورده است که شهر بخارا از جمله شهرهای خراسان است ... کریمینه از جمله روستاهای بخارا است ... و وی را روستایی علیحده است و مسجد جامع دارد. و اندر وی ادبا و شعرا بسیار بوده اند." (۷)

بارتولد از تعالبي میاورد که "در عهد سامانیان بخارا" آشیان جلال و کعبه فرمانروایی و مجمع افراد برجسته زمان بوده" (۸)

مؤلف ترکستاننامه ضمن یاد آوری از کتابخانه سامانیان می نویسد :

" ابن سینای مشهور که از کتابخانهٔ سامانیان در زمان نوح بن منصور (متوفی به سال ۳۸۷ هجری) بهره گرفته بود، در سرگذشت خویش آن را چنین وصف می کند:

« من وارد سرایی شدم که خانه های بسیار داشت و درهرخانه یی صندوق های کتاب که روی هم وانباشته بودند؛ در یک خانه از آن کتاب های عربی و شعر؛ در دیگری فقه و بدین گونه در هر خانه یی کتاب های یک علم ... (۹)

می دانیم، هنگامی که دولتمردان فضلپور بودند. در نتیجه آهنگ رشد ادبی هم سریعتر بود. امیران سامانی، آن خصلت را داشتند. تصور میشود که بازمانده گان و وارثان سامان خدات (جد آل سامان) (۱۰) نه تنها تجر و سختگیری شناخته شده بسیاری از امیران و شاهان را نداشتند؛ بلکه گونه یی از فرهنگ تسامح و مدارا را رعایت نموده بودند. تشویق شاعران با انگیزه نامدار و مشهور شدن شاهان از راه سرایش شعر مدحیه، پیامد خدمت به زبان و ادب را نیز با خود داشت. آن علایق، کتابخوانی و کتابخانه داشتن را بار آورد. نزد بسا از شاهان سامانی، تنها توجه به شریعت اسلامی منظور نبود، از معارف نیز طرفداری میکردند. در نتیجه آن بُعد علاقه به زبان فارسی و شعر و ادب آن بود که موجب رشد و نمو شعر و ادب شد. و هر اندازه به فراهم آوری زمینه ها در دربار موقع میدادند، به همان اندازه در رشد کمی و کیفی شعرا و شعر افزوده می شد. چنان بود که در همان دوره به ویژه در نیمه دوم سده چارم، زبان فارسی دری رشد بی سابقه یی را پیمود. نوآوری های مختلف و تعداد شاعران و کتاب هایی که در گستره شعر و نثر انتشار یافته، مویید این ادعا میتواند باشد. خانواده سامانی، با اتخاذ تدابیر اداری، نظامی، فرهنگی و اقتصادی، سنگ بزرگی بر تهداب رشد و نمو ادبیات فارسی دری نهادند. بیشتر از آنها، طاهریان ادبیات عربی را رعایت و تشویق می نمودند. در زمان صفاریان، زبان عربی در دربار با بی لطفی و بی مهری روبرو شد. اما رشد زبان فارسی جدی نبود. سهم سامانیان در رشد زبان فارسی به اندازه یی است که حتا اگر از رشد و تکامل ادبیات فارسی در عصر غزنویان چشم پوشیم، میشود گفت، در عهد سامانیان چنان تهدابی نهاده شد که قامت زبان فارسی را به رغم گزند باد و باران و توفان های نامناسب گوناگون، تاهنوز استوار نگه داشت. ازینرو این نتیجه درست است که " دوره سامانیان را میتوان نخستین دور ارتقای زبان و ادبیات دری شمار کنیم. زیرا برای اولین بار پایه های تکامل ادبیات دری نهاده شد و بهترین شاعران و سخنسرایان ظهور کردند." (۱۱)



یاد آوری این موضوع، گونه‌ی بی‌اهمیت نقش شخصیت و دودمانهای فرمانروایان را در تاریخ و دریافت جوانب اثرگذاران نیز مطرح می‌کند. در واقع اشاره به ویژه گیی است که برخی امیران سامانی از آن بهره مند بودند و معرف عصر رونق و جوانی آن خاندان است. تمایل آنها به شعر و ادب، حکایت از آن دارد که اگر امیر و یا شاه با فرهنگ را، وزیرکاران و با فرهنگی همراه می‌بود، گشایش فضای فرهنگی و رشد و نفوذ فرهنگ و ادب در چشم انداز قرار میداشت. بخش قابل ملاحظه‌ی دوره‌ی حکمروایی سامانی‌ها، چنین ویژه گیهای داشتند. " . . . سامانیان در حمایت نویسندگان و دانشمندان از خاندان بویه دست کم نداشته‌اند. . . بیشتر از شعر و شاعران فارسی گو حمایت می‌کردند. " (۱۲)

" توجه به زبان و ادب پارسی هم از خدمات مهم شاهان سامانی است. شاهان سامانی و همه‌ی افراد این خاندان علاقه‌ی شدید به زبان فارسی و نظم و نثر آن داشته‌اند. وازینروی شعرا را مورد تشویق و انعام قرار میدادند. و با اغلب آنان به مهر و احترام رفتار میکردند. و نویسندگان را به ترجمه‌ی کتب معتبری مانند تاریخ طبری و تفسیرجامع البیان طبری و کتبله و دمنه‌ی عبدالله بن المقفع تشویق میکردند. این توجه سامانیان به زبان و ادب فارسی باعث شد که ادبیات پارسی که از عهد طاهریان و صفاریان بوجود آمده بود با سرعتی عجیب طریق کمال گیرد و شاعران و نویسندگان بزرگی بوجود آیند . . .

موضوع دیگری که در حکومت سامانی مورد توجه میباشد، عدم مزاحمت آنانست نسبت به فرق و مذاهب مختلف . چنانکه غالباً اتفاق میافتاد که در دربار شاهان سامانی افرادی از مذاهب گوناگون مانند مذاهب اهل سنت و شیعه و دین زردشتی و عیسوی با نهایت آزادی عقیده و مصؤونیت زندگی و کار میکرده‌اند و هیچکس از حیث اظهار عقاید علمی و دینی و مذهبی دچار تضییقاتی که در دوره‌ی غزنوی و سلجوقی پیش آمد، نبوده است و این امر چنانکه میدانیم از مهمترین اسباب رواج علم و نظر و اشاعه‌ی حکمت و علوم عقلی میتواند باشد . . . " (۱۳)

وقتی این عامل مساعد را حضور امنیت همراهی مینمود، روشن است که داد و ستد تجاری و رونق میافت و رفت و آمد کتله‌های مردمانی که با افکار و عقاید گوناگون آشنایی داشتند، در تبادل افکار و تعاطی اندیشه‌ها و دخالت در کیفیت اندیشیدن و اندیشه‌ورزی و راه‌های ابراز آن، تأثیر می‌نهادند.

سزاوار گفتن است که اگر امنیتی تحت حاکمیت شاه وامیری جاهل ویسواد، نا آگاه و بی اعتنا به تعالی فرهنگی تأمین شده، آنها فقط به حکمروایی خویش اندیشیده اند، از تحرک و پویایی در جامعه خبری نبوده است. امرا و شاهانی که امنیت را بر مبنای نیازهای جاهلانۀ خویش با خونریزی تأمین نموده اند، در واقع مشتی تبهکارانی بوده اند که کارشان قبرستان آفرینی و دست بردن به مالیه ستانی و ریختن خون مردم بوده است. ما در تاریخ کشور خویش به ویژه تاریخ معاصر چنین نمونه ها را کم نداشته ایم .

اما امنیت دورهٔ سامانی ها، ممد شگوفایی و تحقق آرزوهای سلاطین ادب پرور بود. " صنعت گری و بازرگانی بازاریان و کاروانیان (که) مورد پشتیبانی ویژهٔ سامانیان بود . . . زندگی ادبی (نیز) به گونهٔ بی نهایت ثمربخش به پیش " . . . می رفت و " دوری جستن پیوستهٔ فرمانروایان سامانی از بغداد، مایهٔ پیدایش شمار فراوانی از شاعران و نویسندگان فارسی زبان در دربار آنان شد. " (۱۴)

مجموعه آن هوا و فضا، مجالی را برای تنفس فرهنگی و رشد و نموی شاعران و ادبا آماده نموده بود. از همان جاست که به نام نامی بیشترین پیشکسوتان و شاعران طراز اول و شخصیت های مبتکر برمیخوریم و جالبترین ترجمه های آثار تاریخی و ادبی آن دوره را میشناسیم. رابعه بنت کعب قزداری که دیریست با نام رابعهٔ بلخی شهرت یافته است، از آن پیشکسوتان عرصهٔ شعر و ادب است. آن فضا و در پیوند با آن، پدرش کعب یا عامل مساعد کنندهٔ پرورش رابعه در داخل خانه، امکان دسترسی به شعر و ادب را برای او مهیا کرد . کعب که خود از بقایای اعرابی بود که در قزدار (یا قصدار) سکونت اختیار نموده و با زبان و ادب فارسی زیسته بود، از آن اوضاع برای مساعد نمودن زمینه های رشد فرزندش بهره گرفت. در زمانه یی که کعب می زیست این درخواست های روشنگرانه طنین داشتند، بنگریم:

ای دریغا که خردمند را	باشد فرزند، خردمند نی
ورچه ادب دارد و دانش پدر	حاصل میراث بفرزند نی

و یا :

هیچ گنجی نیست از فرهنگ به	تا توانی رو تو و این گنج نه
تا جهان بود از سر آدم فراز	کس نبود از راه دانش بی نیاز



مردمان بخرد اندرهر زمان راه دانش را بهرگونه زبان
گرد کردند وگرامی داشتند تا بسنگ اندر همی بنگاشتند

دانش اندر دل چراغ روشن است و زهمه بد برتن تو جوشنست (۱۵)
آن صدا های پرورش دهنده فرزندان با علم ودانش، با مساعدت آنچه در بالا دیدیم، تشویق
وفراهم آوری تسهیلات را از جانب بزرگ خانواده نیزمحتاج بود. وآن هارا کعب پدر رابعه
آماده نموده بود.

رابعه بلخی کودک بود که مادرش وفات کرد. ازینرو رابعه عطوفت ومهربانی مادری را دیری
ندید. پدر دلسوز ومهربان، وظیفه پرورش او را چنان به نیکویی انجام داد، که سخنش
اعتبار والایی در حوزه شعر فارسی یافت.

درین پیوند سزاوار یادآوری است که تنها آن زمینه های مساعد وغمخواری های کعب
در پرورش او بسنده نبوده اند. بایسته است که به پذیرش زحماتی که خود رابعه متقبل
شده بود نیز بیندیشیم. رابعه باپشت کار وبرخورد با مسؤولیت دربرابرشعر به آن سخن
والاونوآوری ها دست یافت. این ویژگی پسین درس نیکویی برای شعر پردازان امروزی
نیزاست. امروز بی مبالاتی وسهل انگاری، بی مسؤولیتی وبی لطفی هایی را که برخی در
حق شعر روا داشته اند، به احتمال این بیم ونگرانی می افزاید که شعر جایگاه خویش را
از دست بدهد.

نظامی با توجه به حرمتی که برای شعر قایل بود، میگوید: "شعر درهرعلمی بکار همی
شود، هر علمی در شعر بکار همی شود. . . شعر او (شاعر) بدان درجه رسیده باشد
که در صحیفه روزگار مسطور باشد وبرالسنه احرار مقروء، برسفالین بنویسند و در مدائن
بخوانند که حظ اوفرو قسم افضل از شعر بقاء اسم است، ومسطور . . ." (۱۶)

سخنان او حاکی ازحرمت نهادن به مقام وجوانب شعر و تقبل زحمات بسیاری برای فراگیری
سرایش آن از طرف کسانی است که به مقام شاعری برسند. میتوان پذیرفت که شاعر شدن
با تحمل چه آموزش ها وزحمات فراگیری رموز شعر همراه بوده است. رابعه بلخی همه
زحمات را پذیرفته بود.

منابع و سرچشمه های استانی بارابعه بلخی

پیرامون زنده گی رابعه بلخی، آنچه در دست است به معلوماتی محدود می شود که از سده ها پیش گرد آمده و در کتاب ها و سفینه های پسین کم ویا بیش به تکرار نشسته است . " قدیمی ترین کتابی که از رابعه بلخی نام می برد ترجمه سند باد نامه ظهیری است که در اواخر قرن ششم صورت گرفته است و در آن رابعه نمونه خوش صورتی و زیبایی تلقی شده است. " (۱۷)

بر اساس سخن برتلس " معلوم است که سرچشمه پژوهشگران سده پسین، کتاب لباب الباب عوفی و مجمع الفصحاء رضا قلی خان میباشند. (۱۸)

آن چه در لباب الالباب آمده این است : " دختر کعب، اگرچه زن بود، اما بفضل بر مردان بخندیدی ، فارس دو میدان و والی هر دو بیان ، برنظم تازی قادر و در شعر پارسی بغایت ماهر و با غایت ذکای خاطر وحدت طبع باختی و شاهد بازی کردی و او را مگس رویین خواندندی و سبب این نیز آن است که وقتی شعری گفته:

خبر دهند که: بارید بر سر ایوب ز آسمان ملخان و سرهمه زرین
گر بارد زرین ملخ برو از صبر سزد که بارد برمن یکی مگس رویین (۱۹)

سعید نفیسی در تعلیقات بر مجلد دوم مینویسد " ترجمان البلاغه ص ۸۱ نام وی در آنجا « بنت کعب » آمده است. (۲۰)



گفته شد که رضاقلی خان، از سرچشمه اصلی معلومات رابعه نام نبرده است. با آن هم تحقیق و تألیف رضاقلی خان هدایت، محل استشهاد بسیار کسانی قرار گرفت که در مقاله ها و کتاب های کوچک و یا نسبتاً بزرگ به زندگی رابعه بلخی توجه می نمودند. از جمله آثار معتبر میتوان از تاریخ ادبیات تألیف ریپکا و چندتن دیگر نام برد که ریپکا نیز از داده های رضاقلی خان نام میبرد. (۲۱)

درین مورد یوگنی ادواردویچ برتلس، مستشرق معروف روس و متبحر در ادبیات فارسی می نویسد:

« رضاقلی خان در "مجموع الفصحاً"، پس از بازگویی داده های عوفی، بی یاد آوری سرچشمه، آگاهی های زیر رادر باره این شاعر میدهد:

پدرش کعب که تبارش تازی بود، در بلخ، بست و قزدار فرمان می راند. دختر کعب، رابعه از نام افتخاری "زین العرب" (آذین تازیان) برخوردار بود. سپس رضاقلی خان سخن از عشق این دختر به غلامی با نام بکتاش و مرگ فاجعه آمیز رابعه می آورد و می نویسد که این داستان را به شعر در آورد و نام منظومه را "گلستان ارم" نهاده است. رضاقلی خان می گوید: رابعه هم دوره رودکی بوده است.

اکنون بر ما روشن شده است که آگاهی های رضاقلی خان از کجاست. در بخش بیست و یکم منظومه فریدالدین عطار (۳۵۷-۴۴۱ هـ / ۹۶۷-۱۰۴۹ ع.) در "الهی نامه" داستانی است به نام "داستان امیر بلخ و اینکه چگونه دخترش عاشق شد..." (۲۲)

به این ترتیب برتلس ضمن انتقد تلویحی بر رضاقلی خان که چرا سرچشمه را اذکرده است، به منبع اصلی یا الهی نامه شیخ فریدالدین عطار میرسیم.

رابعه بلخی در الهی نامه عطار

به منظور دستیابی به دیرینه ترین بازتاب میسر از چهره زنده گی رابعه بلخی به الهی نامه مراجعه می نمایم و بیشترین بیت ها را از آن اثر میاوریم. پس از آن موضوع عشق رابعه و تعبیرهایی را که از آن تا حال شده است نیز در همین سرچشمه می جوییم.

عطار طرح های تمثیلی، قصه یی و پرسش و پاسخ خویش را در الهی نامه، به چندین بخش و مقاله های ۲۲ گانه آورده است. داستان این گونه است که خلیفه یی شش فرزند خویش را فرا می خواند و جویای آرزوها و خواهش های آنها میشود. "پسران فرموده پدر را پذیرفته یکی پس از دیگری زبان به بیان آرزو های خود گشودند. هریک از بخش های شش گانه کتاب میدان گفتار یک فرزند و پاسخ پدر است. فرزند اول دلباخته شاه پریان است. و آرزوی جز وصال وی ندارد. فرزند دوم دیوانه و ارعاشق سحر و جادو است. فرزند سوم جام جمشید می خواهد. فرزند چهارم آب خیابان می جوید. فرزند پنجم در اندیشه یافتن انگشتر سلیمان و فرزند ششم جویای کیمیا است. پدر در جواب هریک از آنها بکمک یک رشته حکایات و بیانات حکیمانه بیهودگی این آرزو ها را باز نموده فرزندان را اندرز میدهد که از خواهشهای نفسانی دست کشیده دل در جهان بالا بندند." ص ۲۱ "چهارده مقدمه الهی نامه" فواد روحانی



عطار در مقاله بیست و یکم، در پاسخ پدر به پسر ششم است داستان شور انگیز رابعه را آورده است. در آنجا تصویری از رابعه را می بینیم، که در چارچوب همان نصایح پدریا خلیفه و در واقعیت، چارچوب بینش عرفانی عطار گنجانیده میشود. اهمیت سرچشمه بودن آن تصویر و سهمی را که در تأویل و تعبیرهای سده های پسین برجای نهاد، همچنان تکیه یی را که عطار به گونه ضعیف بر برداشت بوسعید دارد، ایجاب می کند که بیت های بیشتری از آن منظومه را بیاوریم. در همین بیت ها است که منظور عطار را که با پیش کشیدن عشق مجازی از طرف رابعه به بکتاش مطرح کرده میابیم.

مقاله بیست و یکم

پسر گفتش به هر پندم که دادی
صد مشکل از پند تو حل شد
مس من با زر رکنی بدل شد
سخن های تو یکسر سودمند است
به غایت هم مفید و هم بلند است
ولی زانم هوای کیمیا خاست
کزو هم دین و هم دنیا شود راست
که چون دنیا و دین درهم زند دست
بدست آید مرا معشوق پیوست
که تا دنیا و دینم یار نبود
مرا از یار استظهار نبود

جواب پدر

پدر گفتش دماغت پرغرور است
که این اندیشه از تحقیق دور است
که تاهرنیک وهر بد در نبازی
نباشی عاشقی الامجازی

اگر در عشق می باید کمالت
 ببايد گشت دایم در سه حالت
 یکی اشک و دوم آتش سوم خون
 اگر آبی ازین سه بحر بیرون
 درون پرده معشوقت دهد باز
 وگرنه بس که معشوقت نهد خار(۱)
 واگر آگه نگشتی زین روایت
 ترا دایم تمامست این حکایت
 ۱- نهد خار - دهد کار

وبه این ترتیب مثالی از رابعه را از زبان خلیفه برای فرزند ششم میاورد :

حکایت رابعه دختر کعب

امیری سخت عالی رأی بودی	که اندرحد بلخش جای بودی
امیر پاک دین رایک پسر بود	که در خوبی به عالم در سمر بود
نهاده نام حارث شاه او را	کمر بسته چو جوزا ماه او را
یکی دخترداریوان بودنیزش	که چون جان بودشیرین وعزیزش
به نام آن سیم برزین العرب بود	دل آشوبی ودلبندی عجب بود

بیش از پانزنده بیت درتوصیف زیبایی رابعه آمده است مانند این بیت :

چو سی دندان اومرجان نمودی	نثار او شدی هر جان که بودی
و درباره طبع شعرسرایبی او :	

به لطف طبع اومردم نبودی	که هر چیزی که از مردم شنودی
همه در نظم آوردی به یکدم	به پیوستی چو مروارید در هم



چنان در شعر گفتی خوش زبان بود که گویی ازلبش طعمی در آن بود

هنگام فرارسیدن مرگ پدرش، کعب تیمار او را به فرزند خویش حارث می سپارد :

چووقت مرگ پیش آمد پدر را به پیش خویش بنشانند آن پسر را
بدوبسپرد دختر را که زنهار زمن بپذیرش و تیمارمیدار

ازجمله توصیه هایی که کعب برای حارث در باره رابعه دارد، یکی هم این است که اگر خواستگاری را برای رابعه یابی که شایسته او باشد، بدان وصلت اقدام کن.

کعب میمیرد وچندی از آن می گذرد که پای عشق رابعه به بکتاش درمیان میاید :

غلامی بود حارث را یگانه که او بودی نگهدار خزانه
به نام آن ماه بکتاش بودی ندانم تا کسی همتاش بودی

وبار دگر توصیف رخسار واندام وزیبایی های عشق برانگیز بکتاش است که با توصیف هایی که از او می شود، چاشنی دل انگیزتری میابد. بنگریم :

دهانی داشت همچون لعل سفته در او سی در ناسفته نهفته
زدنداننش توان کردن روایت که دریک میم دارد سی روایت

چو لختی کرد هر سویی نظاره بدید آخر رخ آن ماه پاره
چو روی وعرض بکتاش دید او چوسروی در قبا بالاش دید او

دیدن روی بکتاش، آتش احساس را درتن وجان رابعه شعله ور میکند :

بدان خوبی چو دختر روی او دید دل خود وقف یک موی او دید
در آمد آتشی از عشق زدودش به غارت برد کلی هر چه بودش
چنان آن آتشش در جان اثر کرد که آن آتش تنش را خبر کرد
دلش عاشق شد و جان متهم گشت ز سر تا پا وجود او عدم گشت

و پس از آن تصویر حال عاشقی است بیتاب و بیخواب و بیقرار و بیمار که آوردن طبیب از طرف حارث نیز سودی ندارد، زیرا که :

چنان دردی کجا درمان پذیرد که جان درمان هم از جانان پذیرد

آن درد را فقط کسی میتواند تشخیص بدهد که با هزار هنر و تجربه روزگار آراسته است. و او دایه بی است روزگار دیده و متشبث.

درون پرده دختر دایه بی داشت
که درحیلت گری سرمایه بی داشت
به صد حیل از آن مهروی درخواست
که ای دختر چه افتاد ه است بگو راست

رابعه به سخن آمده و صندوقچه دل پر راز خویش را به دایه اش چنین می‌گشاید :

که من بکتاش را دیدم فلان روز به زلف و چهره جان سوز و دل افروز
چنان عشقمش مرا بی خویش آورد که صد ساله غم در پیش آورد
کنون ای دایه برخیز و روان شو میان این دودلبر در میان شو

و پس از آن، نامه بی درنظم میکشد و بدست دایه سپرده به بکتاش می‌فرستد. در نامه نوشته شده است که:



ز چشم من جدا آخرچرایی	الای غایب حاضر کجایی
وگرنه تیغ گیر وقصد جان کن...	بیا وچشم ودل رامیهمان کن
نظیرت سر وبالایی ندیدم...	ترادیدم که همتایی ندیدم

بکتاش با خواندن آن نامه چون:

به یک ساعت دل از دستش برون شد چو عشق آمد دلش دریای خون شد.
عاشق بی قرار رابعه میشود وبه دست دایه، اجابت پیام رابعه وپیام عاشقانه خویش را به رابعه می فرستد :

که نتوان برد چندین درد بی تو	مرا اکنون چه باید کرد بی تو
به صد جانت توانم شد خریدار	اگر روشن کنی چشمم بدیدار

رابعه از قبولی عشق خویش شادمان شده و از آن پس بیت ها و غزل های روانی را که شب ها و روزها سروده است، برای بکتاش می فرستد ودر نتیجه آن غزل ها استاد می شود. بکتاش هم با خواندن هر شعری از رابعه عاشق تر و حیران تر از پیش است.

اما چندی می گذرد که آن دنیای تصویر شده دوطرف را، در قالب طرح عطار با تعجب سوال برانگیزی نگریم.

آن همه ابرازعلاقه به بکتاش وایجاد شعله های سرکش عشق جنسی در بکتاش که نگاه های چشمان دو طرف و تماس دستان ایشان را نیز بایستی در پی میداشت و بکتاش نیز راه دیگری جز آن نیاز نه پیموده است، آفرینش منظره دیگری را در پی دارد :

براین چون مدتی بگذشت یک روز	بدهلیزی برون شد آن دل افروز
بدیدش ناگهیی بکتاش و بشناخت	که عمری عشق بانقش رخس باخت
گرفتند دامن و دختر برآشف	برافشانند آستین آنکه بدوگفت :
که هان ای بی ادب این چه دلیریست	تو روباهی تراچه جای شیریست

نیاردگشت کس در پیــــرامن من که باشی تو که گیری دامن من ؟
(که باشی تو که گیری دامن م که ترسد سایه از پیرامن من)

واکنش بکتاش موجه است. همان دلایلی است که غیر از آن انتظار دیگری از او نباید برود:

چرا شعرم فرستادی شب و روز
دم بردی برآن نقش دل افروز . . .

غلامش گفت ای من خاک کوییت
چه میداری زمن پوشیده رویت. (۲۳)



عشق و معشوق رابعه

پیرامون گونه عشق رابعه، متأسفانه اسناد ومدارک موثق در دست نیست. آن چه از نظر پیشینه زمانی میتواند طرف توجه باشد، همان تصویرسختی است که در باره عشق او به بکتاش شیخ فریدالدین عطار ارایه داده و دیگری اشعار خود رابعه است. که این دو از نظر معرفی علائق عاشقانه او، در برابر هم ایستاده اند.

برخی از اشعار رابعه که برجای مانده اند، به وضاحت می توانند معرف احساسات، علائق ودرک زحمات او تارسیدن به مقام شاعر باشند. درمورد مشخص دریافت گونه عشق او نیز بهترین رهنما اند.

اما نخست تصویر وتفسیر منظومه شیخ فرید الدین عطار را با نثری بیاوریم که برتلس انجام داده است.

برتلس می نگارد : " رودکی به بلخ می آید. کسی چکامه ای از رابعه به شاعر بزرگ (رودکی) می نمایاند. رودکی با دیدن این شعر گرم دلنشین در می یابد که سراینده اش باید سخت برکسی دل داده باشد .

پس از چندی حارث به بخارا میرود تا از یاری امیر به هنگام جنگ سپاس گوید. امیر برای او بزم بزرگ می آراید. رود کی ، در بزم چکامه های خویش (را) باز می خواند. وهمین که شنوندگان بر او آفرین می گویند، سومی جنباند و می گوید شعر های او در همسنجی با چکامه های دوشیزه ای از بلخ ، هیچ وبی ارزش است. از او میخواهند که شعری از وی بخواند و او میخواند. امیرازشنیدن آن درشگفت میشود ومی پرسد، این دختر کیست؟ رودکی نمیدانست که حارث برادر رابعه است وبرای همین هم ، بی پرده وهر آنچه را که دربلخ ازعشق او به بکتاش شنیده بود، باز می گوید.حارث خم به ابرو نمی آورد که سخن از

خواهر اوست، اما همان دم بر آن میشود که اگر راست باشد، وی را به سختی کیفر دهد. بکتاش، به رسم آن روزگاران، در چادری با غلام دیگری می زیست. غلام دریافته بود که او صندوقی دارد که چون مردمک چشم آنرا پاسداری می کند. وی که می پنداشت، در آنجا باید چیزی گرانبها باشد، با برخورداری از نبود بکتاش، صندوق را می رباید. آن را گشوده، اما می بیند که در آن چیزی نیست جز نوشته هایی بر روی کاغذ. این ها همان نوشته ها و نامه های رابعه بودند. دزد با این اندیشه که کاغذ ها باید چیزی گمان برانگیز باشند، صندوق و کاغذ ها رانزد امیر می آورد. پس بر حارث اثبات می شود که رودکی در بزم راست می گفته است. فرمان میدهد که بکتاش را به سیاهچال بیاندازند. دلدارش را هم به گرمابه داغی می برند و شاهرگش را باز می کنند و سپس در گرمابه را به گل می گیرند. رابعه در دم مرگ هم، با خون خود بر دیوار شعر می نویسد. بکتاش از زندان می گریزد، خود را به کاخ می رساند، حارث را می کشد و در درآمدگاه گرمابه با خنجری هم برجگرگاه خویش می زند و گرمابه آرامگاه دو دل داده می شود. . . " (۲۴)

در پیوند با عشق رابعه، پرسش بکتاش را در بالا دیدیم، در پاسخ آنچه از زبان رابعه آورده شده است، در واقع دلایلی است که مبنای تعبیرهای طرفداران عشق عارفانه او شده است.

رابعه گویا چنین جواب میدهد:

جوایش داد آن سیمین بر آنگاه
 که یک ذره نه ای زین سرتو آگاه
 مرا درسینه کاری اوفتادست
 ولیکن از تو آن کارم گشادست...
 ترا این بس نباشد در زمانه
 که تو این کار را باشی بهانه

برای روشن کردن سرچشمه هایی که از عشق عرفانی رابعه گفته اند، سخنان عطار را دنبال می نماییم:



عطار هنگام ارایه چنان تصویرها، به سخنان ابوسعید ابوالخیر عارف پیشینه و تأثیر گذار تکیه دارد. تکیه عطار به او از گونه نقل القول های کسانی است که پذیرفتن سخنان ایشان بلامنازه تلقی شده است. در منظومه عطار به وضاحت دیده میشود که بیت شعری از رابعه آورده نشده است. بلکه عطار وانمود کرده است که سخنان ابوسعید چنین است: که تو (بکتاش) این کار را باشی بهانه.

عطار در داستان منظومی که در پایان میاید، پندار های ابوسعید را مبنی بر "عشق ناب" رابعه چنین میاورد.

زلفظ ابوسعید مهنه (۲۶) دیدم	که او گفتست من آنجا رسیدم
پرسیدم ز حال دختر کعب	که عارف بود او یا عاشقی صعب
چنین گفت او که معلوم چنان شد	که آن شعری که بر لفظش روان شد
زسوز عشق معشوق مجازی	به نگشاید چنین شعری به بازی
نداشت آن شعر با مخلوق کاری	که او را بود با حق روزگاری
کمالی بود در معنی تماش	بهانه آمده در ره غلامش... (۲۷)

با آوردن این اشعار نباید تردیدی برجای ماند که طرز تلقی عطار، به ویژه با صراحتی که در آنها دیده میشود، سبب ساز تفسیر عشق عرفانی ویا آن چه متصوفان عشق حقیقی پندارند، شده است.

هنگام نگرش بر جوانب عناصر تاریخی واهمیت آن در تصویری که از اشعار عطار دست میدهد، نمی شود برای آن چنان اهمیتی را قایل شد. تصور میشود که قزوینی نخستین اندیشمند ژرفنگر بوده است که به این موضوع یا فقدان اهمیت تاریخی آن گونه برداشتها و تفسیرها در مقدمه تذکره الاولیا اشاره نموده است. و بعدتر برتلس نیز در ص ۲۴۳ ادبیات آن را باز آورده است.

درینجا بی مناسبت نخواهد بود اگر همراه با دریافت تصویری که از رابعه در آن اثر ارایه شده است، پاره یی پذیرفته ها، برداشت ها و تفسیر های بزرگان عرصه شعر و تفکر کلاسیک را از گونه عشق رابعه بیاوریم که بر مبنای همان تصویر بوده اند:

جامی :

"جامی نام او را در شمار زنان زاهد و صوفی آورده واز قول بوسعید گفته است که دختر کعب عاشق بود برغلامی. اما عشق او از قبیل عشق های مجازی نبود." (۲۵)

هدایت :

هر دو عشق :

هدایت نوشته است که "... صاحب عشق حقیقی و مجازی و فارس میدان فارسی و تازی بوده ... او را میلی به بکتاش نام غلامی از غلامان برادر خود بهم رسید و انجامش به عشق حقیقی کشیده بالاخره به بدگمانی برادر او را کشته."

اینک در جایی میرسیم که ابراز شک و تردید را بر برداشت عشق عارفانه از او مطالبه می کنند. نگرستن از چشم تردید به آن تعبیر ها و توجیه ها، تایید برداشت هایی را با خود دارد مبتنی بر صحه گذاری بر عشق رابعه بلخی بر بکتاش. تناقض آن تعبیر ها را نه تنها با اشعاری که عطار میاورد میتوان دید، بلکه در شعر خود رابعه نیز جلوه هایی از چنان برداشت را که شعر او بار عارفانه داشته باشد، نمی توان به ملاحظه نشست. از آنرو پذیرفته های عشق "حقیقی" را ناگزیر باید کنار گذاشت.

درین پیوند مطلب دیگری نیز سزاوار یادآوری است که اوضاع فرهنگی و ادبی دوره یی از سامانیان ، که رودکی و رابعه اشعار خویش را در آن وقت سروده اند ، چنان بار معنوی و تصوفی را دارا نبوده است که ناگزیر شعرا و را از آن جهت نیز عارفانه تلقی نمود. اشعار رودکی شاعر مشهور که رابعه هم زمان با او می زیست، مدحیه و عاشقانه و برخی عبرت آمیز اند.

به این شعر رودکی نگاه کنیم :

سماع و بادۀ گلگون و لعبتان چو ماه

اگر فرشته ببیند در او، فند درچاه

...



کسی که آگهی از ذوق عشق جانان یافت
زخویش حیف بود گردمی بود آگاه

اشعار عاشقانه دقیقی و منوچهری و ده ها شاعر مرد، عارفانه و تصوفی یا عشق مطلق و انمود شده اند. و همانطوریکه با دریافت واژه هایی مانند پسر مغان و مغ و غیره که دارنده بار باورداشت های زردشتی اند، نمی شود حکم نمود که شاعران بهره گیرنده از این واژه ها، زرد تشتی بوده اند و نمیتوان بر شعر آنها مهر آن باورداشت را نهاد، ابراز عشق در شعر به ویژه در شعر زنان، این الزام را ندارد که عارفانه باشد. البته با گذشت زمان نسج یابی و شکل گیری زبان ویژه عارفان و صوفیان و پدید آیی زبان آمیخته با رمز و راز گمانی برجای نیست. اما شاعر و نویسنده عارف را با تشخیص همان ادبیات و چه بسا با تشخیص جوهر شعر و سخن و سلوک او میتوان به وضاحت بازشناخت.

این تردیدها، پرسش چرایی انتخاب بکتاش را از طرف رابعه به عنوان چنان "بهانه یی" نیز فراز میاورد. بکتاش؛ شمس تبریزی برای مولانا جلال الدین محمد بلخی نبود که با اندیشه ها و افکار و ویژه گیهای سلوکی و افسونگرش، شخصیتی با زمینه های بیشتر موجود و مساعد در مولانا را دگرگون کرد. در مورد شمس تبریزی که با سن و سال بیشتر نیز از مولانا قرارداد داشت، مدارک بیشماری وجود دارد تا او را بهانه یی برای بخشی از سخنان مولانا در نظر آوریم. البته در بررسی و تشخیص افکار مولانا، سهولت دیگری نیز مطرح است که کتاب مثنوی او در واقعیت تجلی تمامی اندیشه های او است. نزدیک به سی هزار بیتي که در مثنوی وجود دارد، به قدر کافی افکار عرفانی، دینی، فلسفی و علمی مولانا را معرفی میکند. مولانا در غزلهای عاشقانه اش با نام بردن از شمس "با معشوقی نادیدنی و نا یافتنی کار دارد که او را یافته و دیده و با او از شوق دیدار و وصال و فراق سخن گفته است." (۲۸)

اما برای ابراز نظر پیرامون علایق رابعه اگر اندک شعری گویا و دور از بار عناصر عرفانی وجود دارد، طرف توجه قرار نگرفته، بلکه با این تصور که به شان او آسیب میرسد، مدعی شده اند که بکتاش برای عشق عارفانه او بهانه یی بود.

خواستگاه چنان توجیهی را باید در جای های دیگری سراغ کرد. در رعایت اخلاق و ملحوظات حاکم زمانه. اخلاقی که استمرار آن هنوز سایه دارد و از ملزومات آن به نکوهش گرفتن ابراز عشق از طرف دختران و زنان است. درک این واقعیت هنگام توجه به پیشینه ها یا هزارسال پیشتر جامعه و تاریخ خوبتر میسر می باشد. در طی این زمانه، نگاهی که به همچو مسایل صورت گرفته است، از حافظه جمعی غالب و حاکم مردانه و برداشت ها و تعبیر های آن حاکی است.

آن تلقی عارفانه از ابراز عشق، هنگامی "غمخوارانه" و "دلسوزانه" شد، که شاعره یی چون رابعه و هم سطح رودکی، بدان "گناه" متهم بود. چون ابراز عشق او به بکتاش گناه تلقی میشد، سعی شده است با آن توجیه عارف و صوفی بزرگی مانند ابوسعید ابوالخیر، غم ستردن "انهام" عشق به بکتاش از طرف رابعه، به نتیجه گیری پاکیزه گی او بیانجامد. در نتیجه استدلال دیرینه و نهادینه شده، بکتاش به عنوان نماد عشق معنوی و عارفانه رابعه در برداشت ها و رسم هایی که از او شد، تحمیل گردید تا با پسند حاکم روزگار سازگاری و همخوانی داشته باشد.

این است که از نظر شیخ ابو سعید ابوالخیر و شیخ عطار، از یک طرف رابعه بلخی شاعر بزرگی است. از طرف دیگر وقتی عنصر عشق را در اشعار او می بینند؛ به این دلیل که عشق رابعه به بکتاش از نظرایشان، درخورشان شاعر بزرگی نیست، کار را سهل و ساده نموده اند. زیرا ابراز عشق انسانی - جسمانی، برای صوفیان آهنگ آشنایی نبود. در حالیکه حضور معشوق مرد در شعر رابعه بلخی وضاحت دارد.

برخی از بی توجهی ها چنان در کارحتا پژوهشگران چهره نمود، که زمان زنده گی رابعه را در دوره یی از غزنویان آورده اند. بنگریم:

"برپایه برخی منابع، این شاعر در زمان غزنویان می زیسته و به زبان عربی و فارسی شعر می سروده است." (۲۹)

و یا نام او را با رابعه عدویه که گفته شده از زنان عارف سده پیشتر از زمان رابعه است، درهم آمیخته اند. (۳۰)



مطابق روایت عطار در تذکره الاولیا، رابعه عدویه شخص دیگری است. عطار میگوید:

" آن مخدره خدرخاص، آن مستوره ستر اخلاص، آن سوخته عشق واشتیاق، آن شیفته قرب و احتراق، آن گمشده وصال، آن مقبول ارجال ثانیه مریم صفیه، رابعه العدویه رحمه الله علیها... آن شب که به زمین آمد در همه خانه پدرش هیچ نبود که پدرش سخت مقل حال بود و یک قطره روغن نداشت که نافش چرب کند... رابعه کنیز شد. گریخت، بر گشت، آزاد شد. حج رفت. خرش مرد، پس زنده شد. به کعبه میرفت، درمیان راه، کعبه را دید که به استقبال او آمده است..." (۳۱)

و در مصیبت نامه طی داستان منظومی از او نام می برد:

رابعه یک روز، در وقت بهار

شد درون خانه تاریک و تار (۳۲)

که منظور عطار بازهم رابعه عدویه است

و معرفی پایان از ناشنایی حاصله از زنده گی رابعه سخن تأسف بار دارد:

" رابعه قزدراری شاعر ایرانی که بنا به روایتی در سال ۹۵ و به روایتی دیگر در سال ۹۹ ق. در بصره به دنیا آمد و در خانواده ای تهیدست رشد یافت، رابعه به شعر و ادب فارسی و عربی مسلط بود و به هر دو زبان شعر میگفت. سال وفات رابعه به سه قول ۱۳۵ یا ۱۸۰ یا ۱۸۵ ش. گفته شده است."

تارنمای روابط عمومی دانشگاه الازهر. زنان شاهر و نویسنده تاریخ ایران. یکشنبه ۴ میزان

مهر ۱۳۸۹

پیوند انکار از عشق رابعه به بکتاش بامرگ او

میان عامل مرگ رابعه و کتمان عشق او به بکتاش، پیوند ریشه‌ی وبا خواستگاه مشترک وجود دارد. این ریشهٔ مشترک را در باور داشتنی میتوان سراغ گرفت که ابراز عشق زن به مرد را تحمل نمیکند. همین که مرد عضو خانواده برعشق دختر آگاهی یافته، در رنج و عذاب شکست شأن ولطمه دیدن غیرت به سر برده است. واگر مانند حارث ملکزاده‌ی باغور، در محفلی نشست و شنیده که خواهرش رابعه عاشق بکتاش است و برای او شعر میسراید و آن اشعار را نیز از طریق گماشته‌ی بدست آورده، نقشه‌ی را طرحریزی میکند که در حمام خونس را بریزند.

ابوسعید وبقیه طرفداران عشق عرفانی رابعه، نیز از همان موضع، درحالیکه رابعه زنده نبود، تا سند دادخواهی ارایه کند، عشق او را به بکتاش دور از شأن او دیده اند.

اشعار عاشقانه وپرسوز رابعه این همه توجیحات را تردید میکنند. اگر در اشعار رابعه، حتا اندک پوشش‌های استفادهٔ عرفانی را سراغ داشتیم، باز هم سزاوار تأمل بود. در بسا از اشعار دیگران چنین پوشش‌هایی را داریم. رپیکا درین مورد مینویسد:

" اشعار غنایی با ستایش از مستی... و زیبا پرستی، زیر پوشش استفاده‌های عرفانی واقعیت‌ها را پنهان می‌کنند. این پیرایه‌های شعری؛ مثلاً به عنوان عناصر Anaciaontic (قطعات کوتاه غنایی که عشق و شراب را توصیف می‌کنند) در راستای شعر صوفیانه توجیه می‌شوند." (۳۳)



نتیجه

دربازنگری ما به حال و روزگار رابعه و بازتاب های او در برخی از آثار، سه موضوع بیشتر از همه تبارز داشته اند:

۱- استعداد و توان او، که توانست در سطح شاعران طراز اول مرد، شعر بسراید. این نتیجه را بار میآورد که آن ذهنیت ناباورانه به توانایی های زن و خوار شمردن او را باید به نقد و نکوهش گرفت و این مثال را برجسته نمود. رابعه در آن عمر کوتاهی که با سرنوشت غصه آمیز و درد انگیز گره خورد و پایان یافت، در غنمندی زبان فارسی با سرودن اشعار دل انگیز و تحول وزن شعر سهم دارد.

رابعه در دل زمینه های مساعد فرهنگی پرورش یافت. معنای درسگیری از آن میتواند این باشد که اگر برای زنان و دختران موانع رشد ایجاد نشود، شگوفایی استعداد های شان دست کمی از مردها ندارد.

۲- علاقه او به بکتاش، حاکی از علاقه یک دختر به یک جوان مرد است. و عشق او به بکتاش، از علایق انسانی به انسان دیگر سخن دارد. حارث برادر رابعه، ابراز آن احساس آشکار شده را بی غیرتی برای خویش تلقی نمود و دستور قتل رابعه را داد. وقتی از احساس ابراز شده و آشکار شده سخن می گوئیم، به آن سوی دیگر به علایق مشابه نیز نظر دارد که در دل های میلیون ها تن دیگر نهفته بوده و زمینه ابراز نیافته است.

۳- وقتی شهرت نام و همراه با آن سرایش شعر عاشقانه رابعه، با پسند و علایق عارفان همخوانی نیافت، عرفا آن راعشق عرفانی تفسیر نموده اند. آنها گویا پنداشته اند که با پذیرش عشق رابعه به بکتاش، از فضیلت رابعه کاسته میشود!! با این طرز تلقی به توجیه و تفسیری پرداختند که گویا منظور او بکتاش نبود. این تفسیر سده های متوالی به درازا کشید.

نکته سزاوار تأمل درین زمینه این است تا بپذیریم که عشق او به بکتاش، چیزی از فضیلت رابعه نمی کاهد.

اما با توجه به اخلاق مسلط دیرین و پیشین، که هنوز هم ریشه های نا گسسته بی در جامعه دارد، مؤجد گونه ازتوجیهات "دلسوزانه" عارفان شد.

جای خوشبختی است که مراجعه به رابعه بلخی هرچند در صورت ظاهری وگام های نخستین، و بدون مکث و ژرفنگری به علل و عوامل شهادت او بدون بحث گسترده پیرامون سرنوشت او که بُعد ستم مرد را نیز نشان بدهد، چند دهه پیش در افغانستان جا افتاد. تقریباً در اوایل دههٔ چهل خورشیدی " والیان بلخ عزیز محمد الکوزی و محمد حسین مساح یکی بعد دیگری در پی آن شدند تا قبر آن شاعرهٔ شهیده را از آغوش ویرانه های بلخ پیدا کنند" ۳۴

اقای ناصر طهوری شعلهٔ بلخ را با مقدمهٔ لطیف ناظمی جوان انتشار داد. نام مکتب دخترانه بی درکابل رابعهٔ بلخی نهاده شد. در آغازین سالهای دههٔ پنجاه خورشیدی، در دشوارترین روزگاری که دامنگیر تهیهٔ فلم در افغانستان بود، به همت برخی از هنرمندان وهندوستان، فلم رابعهٔ بلخی بر اساس فلمنامه بی که از طرف لطیف ناظمی نوشته شده بود، به روی پردهٔ سینما آمد. وامروز نام نهادهایی که با نام رابعه پیوند دارند، فزونی یافته است.

در پشت این گونه تمایلات، میشود، نماد های اعتنا واحترام به واقعیت زمان وگواهی تاریخ را دید. گسست اندک هرچند بطی از راه ورسم حق تلفانهٔ مردسالارانه را نگریست.

میتوان پذیرفت که رابعهٔ بلخی نخستین مقتول ابرازعلاق عاشقانه به بکتاش و قربانی طغیان غیرت حارث نیست. شاید هزاران تن همراه با فریاد ویا خموشانه قربانی غیرت حارث های دیگر شده اند. اما این را نیز میدانیم که خرد روز نمیتواند بپذیرد که رابعه ها درچار دیوار ذهنیت متعصبانه وآپارتاید جنسی زمانه در بند بمانند ویا به قتل برسند. این آگاهی ویا به دیگرسخن، خود آگاهی برای محکومیت ساختارهای ذهنی ناپسندیده، آهسته آهسته در نظم ونثر زنان خروشگاهی یافته است ومردانی که ازذهنیت مردسالارانه گسسته اند، راه خرد آمیزرا در پیش دارند.



این است که دادخواهی ازحق رابعه و رابعه هایی که رنج بی عدالتی بیشتر را بردوش دارند، به فریاد رسایی تبدیل شده است. نمونه بی را از محجوبه هروی بخوانیم، که در زمینه مخالفت با یکی از ابعاد تعصب با فریاد رسایی چنین سروده است :

به جرم عشق مرا سرزنش مکن ناصح مرا زعشق بود فخر گر ترا ننگ است.

ویا دیگری گوید :

حدیث عشق اگر گویی گناه است گناه اول زحوا بود و آدم.

اشعار اربعه بلخی

از رابعه بلخی اشعار کمی به ما رسیده است. از آن دارنده توان واستعداد شگرف، جز اندکی بیش از پنجاه بیت را در دسترس نداریم. و این هم اسفبار است. تأسفی را بار میاورد که همانند داشتن اشعار کم از رودکی از پدر شعر فارسی برای ما دست میدهد. (صفا ص ۳۶۱ به نقل از لباب...) هنگامیکه می خواهیم اندیشه و فکر او را از میان اشعارش بیابیم، آثار کمبود اشعار بیشتر احساس میشوند. علل آن هم شناخته شده اند. بنابر نبود امکانات لازم طباعتی و فرو ریزی شلاق های مهیب جنگها و ویرانگری ها، ملیون ها بیت شعرا واز جمله از رابعه بلخی از دست رفته اند.

افزون بر محرومیت از دسترسی به اشعار از دست رفته، بقیه برگهای ادبی و تاریخی نیز بار تأسف چنین رنجی را حمل نموده اند. تاریخ بیهقی را مثال بیاوریم. از آن همه خون دل خوردن ها و زحمات ابوالفضل بیهقی، قسمت کمی به ما رسیده است. اما چه نیکوست که در همان قسمت در دست داشته، اطلاعات گوناگون را می نگریم. همین نظر را در گستره شناخت رابعه بلخی از راه اشعار او میتوان ابراز نمود.

اشعار در دست داشته از رابعه بلخی چندین نکته را روشن نموده اند.

نخست، وقتی برای شناختن او از پنجره اشعارش، نگاه می کنیم، دنیای افکار و علایق و احساسات او را میابیم. از نتیجه همین دیدار است که به وجه تمایز و اختلاف میان رسمی که از او در شعرش است؛ و رسمی که شیخ عطار از او نموده است، پی می بریم. اشعار عطار را دیدیم. هنگامی که در اشعار رابعه مینگریم، آن برداشت شیخ ابوسعید و عطار پذیرفته نمی شوند.

شعر رابعه بلخی بعد تأثیر گزار نیز داشته اند. تأثیری را که بر شعرای بزرگ برجای نهاده و از اشعار او استقبال نموده اند، نشاندهنده عظمت او است. در زمینه استقبال از شعر او، به این چند نمونه نگاه نماییم :



رابعه بلخی :

الا ای باد شبگیری پیام من به دلبر بر
بگو آن ماه خوبان را که جان با دل برابر بر

شیخ عطار:

الا ای باد شبگیری گذر کن
زمن آن ترک یغما را خبر کن

به غزلی از مولانا بنگریم که از غزل رابعه استقبال کرده است :

رابعه:

دعوت من بر تو آن شد کایزدت عاشق کناد
بریکی سنگین دلی نامهربان چون خویشتن

تا بدانی درد عشق و داغ مهر و غم خوری
تا به هجر اندر بیچی و بدانی قدر من

مولانای بلخی :

ای خداوند یکی یار جفاکارش ده
دلبری عشوه دهی سرکش و عیارش ده

تا بداند که شب ما به چسان می گذرد
غم عشقش ده و عشقش ده و بسیارش ده

« محمد جعفر محبوب در اثر ارزشمند "سبک خراسانی در شعر فارسی" ... نمونه‌ی بی از استقبال سروش اصفهانی از یک غزل رابعه می‌آورد:

رابعه:

کاشک تنم با زیافتی خبر دل
کاشک دلم باز یافتی خبر تن

سروش اصفهانی :

مهر بریدسدت صاحب من از من
وای غریو از حيله ورزی دشمن «
منبع : بررسی . . .

اما نکته دیگری هم سزاوار یادآوری میابیم، که حاکی از جفای نساخان بر شعر او است. این جفای ناشی از سهل انگاری و یا هر عامل دیگری هنگامی فزونی یافته، که در پسین سالها در وقت رونویسی اشعار او در تارنماها و بقیه نشریات، گونه های مختلف شعر او را می نگریم. چه بسا نساخانی که با ابرازعلاقه و احترام به رابعه بلخی، اما کاربرد ذوق و سلیقه خویش، مصرعی از بیت های او را تغییر داده اند. و کسانی هم با بی توجهی و عدم کاربرد نقد و گزینش دقیق کلمات و مفهوم آن در چارچوب منظور رابعه، اشتباهات نساخان پیشینه را تکرار کرده اند. ازین روی است، که امروز برخی از بیت های او به گونه های متفاوت، انتشار یافته اند. برخی از اشتباهات به زودی تشخیص می شوند. اما پاره یی مفهوم شعر او را دگر گون نموده اند.

به طور نمونه، شاید میان نوشتن و آوردن یک الف و یا ننوشتن آن در این مصرع سخن بسیار نباشد:

اگر ببارد ازین ملخ برو از صبر
اگر ببارد ازین ملخ بر او از صبر

و یا

تفاوت تنگتر و سختدرین مصرع:

کز کشیدن سختتر گردد، کمند
کز کشیدن تنگتر گردد، کمند



اما آنگاه که ،

همی ماند اندر عقیقین قدح
همی ماند اندر عقیقش قدح ،

میاید ، سزاوار چنان دقتی است که بتواند، توجیه منطقی برای پذیرش عقیقین و یا عقیقش باشد.

در مواردی فرق و تفاوت بسیار اند، مانند تفاوتی که در این دو شکل می بینیم:
هر آینه، نه دروغ است، آنچه گفت حکیم:
هر آینه دروغ است ، آنچه گفت حکیم .

در واقع شعر رابعه بلخی (مانند برخی از بقیه شاعران و نویسندگان) دستخوش چنان تصرف و اصلاح قیاسی و ذوقی و یا غفلت و سهل انگاری نساخان شده است، که این بیت مصداقی در زمینه میشود:
هرگز از چنگیز هم بر عالم صورت نرفت
آن ستم کز کاتبان بر اهل معنی رفته است.

هنگام جمع آوری اشعار رابعه بلخی، از طرف این نگارنده، معیاری برای گزینش آنچه درست به نظر میامد؛ و یا تردید و دور کردن، واژه ها و کلمات دیگر به کار نرفت. در واقعیت آن چنین تشخیصی برای من میسر و مقدور نبود. به جای آن سعی نمودم، صورت هر کدام را با منابع دیده شده در پایان هر شعر نشان دهم. درین راستا نیز دیده می شود، که تفاوت منابع مورد استفاده هموطنان ما که در باره رابعه بلخی پرداخته اند، صورت های مختلف شعر او را بار آورده است.

همین مثال ها را در کار آقای غلام حبیب نوابی که با اخلاص و ویژه به اشعار و زندگی رابعه بلخی ، زحماتی را متقبل شده است، میابیم.

برخی از آنها با آن صورت اشعاری که از مجمع الفصحاء هدایت گرفته شده و یا از سعید نفیسی و ذبیح الله صفا، تفاوت هایی را دارا اند. آرزو میروم، عزیزان صاحب صلاحیت به

این مهم بردازند و با نقد و بررسی دقیقتر در انتخاب اشعار رابعه بلخی که قرین به پذیرش باشند، گامی بردارند.

چون در برخی منابع پسین، از منبع مورد استفا ده یاد نشده است، من شعرهایی را از کتاب لباب الالباب عوفی و تاریخ ادبیات ذبیح الله صفا (که منابع آن نشان داده شده است)، آوردم و با توجه به آن، به صورت ها و تفاوت های انتشار یافته اشعار رابعه در برخی از بقیه منابع پرداختم. در پایان قطعاتی از اشعار رابعه بلخی را میاوریم

عشق او باز اندر آوردم، ببند
کوشش بسیار نامد، سودمند
عشق دریایی کرانه ناپدید
کی توان کردن شنا ای هوشمند ۱
عشق راخواهی که تا پایان بری ۲
بس که بیسندید باید ناپسند
زشت باید دید وانگارید خوب ۳
زهر باید خورد و پندارید قند
توسنی کردم ندانستم، همی
کز کشیدن تنگتر گردد، کمند. ۴
منبع: ت. ادبیات ذ. صفا ص ۴۵۰

زبس گل که در باغ مأوی گرفت
چمن رنگ ارتنگ مانی گرفت ۱

مگر چشم مجنون بابر اندر است
که گل رنگ رخسار لیلی گرفت



همی ماند اندر عقیقین قَدَح ۲
سرشکی که در لاله ماوی گرفت

سر نرگس تازه از زرو سیم
نشانِ سرِ تاجِ کسری گرفت

چو رُهبان شد اندر لباس کبود
بنفشه مگر دین ترسی گرفت
ذ.صفا ص ۴۵۱

اشعاری که در پایان میابند، در کتاب ذ. صفا نیستند؛ اما در کتاب، پر طاووس
تألیف محمد حنیف حنیف بلخی ص ۳۶۷ آمده اند
صبا نافهء مشک تبت نداشت
جهان بوی مشک از چه معنی گرفت

قدح گیر چندی و دنیا مگیر
که بدبخت شد آنکه دنیا گرفت

۲- مصرع دوم بیت اول در پر طاووس، مسعود میر شاهی در مجموعه شعر زنان افغانستان،
داکتر محمد اسحق، استاد عربی و فارسی در دانشگاه کلکته و... چنین آمده است:
چمن رنگ ارژنگ مانا گرفت .
شماره گان بیت ها هم در این آثار ۷ است.

دعوت ۱ من بر تو آن شد: کا یزدت عاشق کناد
بر یکی سنگین دلی نا مهربان، چون خویشتن

تا بدانی درد عشق و داغ مهر و غم خوری
تا بهجر اندر به پیچی و بدانی قدر من

لباب. نفیسی

۱-دعوی. یادداشت پاورقی لباب نفیسی ص ۲۹۴

الا ای باد شبگیری پیام من به دلبر بر *
بگو آن ماه خوبان را که جان بادل برابر بر
بقهر از من فگندی دل بیک دیدار مهرویا!
چنان چون حیدر کرار در آن حصن خیر بر
تو چون ماهی و من ماهی همی سوزم بتابه بر
غم عشقت نه بس باشد جفا بنها دی از بربر
تنم چون چنبری گشته بدان امید تا روزی
ز زلفت برفتد ناگه یکی حلقه به چنبر بر
ستمگر گشته معشوق و همه غم زین قبیل دارم
که هر گز سود نکند کس بمعشوق ستمبر بر
اگر خواهی که خوبانرا بروی خود به هجر آری
یکی رخسار خوبت را بدان خوبان برابر بر
ایا مؤذن تو بر احوال عاشق گر نظر داری
سحر گاهان نظر کن تو بدان الله اکبر بر
مدار ای " بنت کعب " انده که یار از تو جدا ماند
رسن گرچه دراز آید گذر دارد به چنبر بر



نوابی ، رابعه بلخی . ص ۱۲ چاپ دوم منبع؟

مرا به عشق همی محتمل کنی بحیل ۱
چه حجت آوری پیش خدای عزوجل؟

بعشقت اندر عاصی همی نیارم شد
بدینم اندر طاغی همی شوم بمثل

نعیم بی تو نخواهم، جحیم با تو رواست
۲۵ که بی تو شکر زهر است و با تو زهر عسل

بروی نیکو تکیه مکن، که تا یکچند
بسنبل اندر پنهان کنند نجم زحل ۲

هر آینه نه دروغست آنچه گفت حکیم: ۳
" قَمَن تَكْبَرِ يَوْمًا فَبَعْدَ عِزِّ ذَلَّ"
منبع: لباب الالباب وت. ادبیات ذ. صفا

- ۱- مرا به عشق همی متهم کنی بحیل
پاورقی لباب. توضیح س. نفیسی
- ۲- در بعضی نسخه به سنبل اندر پیچان ...
- ۳- هر آینه دروغ است آنچه گفت حکیم

فشانند از سوسن و گل سیم و زر، باد
زهی بادی که رحمت باد، بر باد

بداد از نقش آزر صد نشان آب
نمود از سحرمانی صد اثر، باد ۱

مثال چشم آدم شد مگر ابر
دلیل لطف عیسی شد مگر باد

که دُر بارید هر دم در چمن ابر
که جان افزود خوش خوش در شجر باد

اگر دیوانه ابر آمد، چرا پس
کند عرضه صبوحو جام زر باد ۲

گل خوشبوی ترسم آورد رنگ
ازین غماز صبح پرده در باد (?) نشانه پرسش از صفا است.

برای چشم هر نا اهل گویی
عروس باغ را شد جلوه گر، باد

عجب چون صبح خوشتر میبرد خواب (?)
چرا افکند گل را در سهر باد

*- ذ. صفا به نقل از مجله شرق سال اول. ص ۱۸۲



در پرتاووس و رابعه بلخی نوابی :

- ۱ - نمودار سحرمانی صد اثر، باد
- ۲ - رابعه نوابی و پرتاووس : کند غوصه صبحی جام زر باد
- ۳- پرتاووس و رابعه (نوابی): عجب چون جسم خوشتر می رود خواب

ترک از درم درآمد خندانک
آن خو بروی چابک مهمانک
منبع ذ.صفا. تاریخ ادبیات در ایران (صفحه ۳۶۲)

خبر دهند که بارید بر سر ایوب
ز آسمان ملخان و سر همه زرین

اگر ببارد زرین ملخ برو از صبر
سزد که بارد بر منیکی مگس رویین ۱

منبع: لباب الالباب. ص ۲۹۴. به کوشش سعید نفیسی

۱- بررسی داستان رابعه و بکتاش:

اگر ببارد زرین ملخ بر او از صبر

سزد که بر من بارد یکی مگس روئین

نوابی : اگر ببارد ازین ملخ بر او از صبر

شعری که در پایان می آید به اصطلاح پیشینیان ملمع نامیده می شود. نمونه یی است

از دسترسی اوبه زبان عربی و فارسی .

شاقنی نایح من الاطیار

هاج سقمی وهاج لی تذکاری

دوش برشاخک درخت آن مرغ ۱

نوحه میگرد و میگریست بزاری ۲

قلت للطیر: امل نتوح وتبکی؟ ۳

فر دجی الیل و النجوم در ار ۴

من جدایم ز یار، از آن می نام

توجه نالی که با مساعد یاری؟ ۵

من بگریم چو خون دیده بیارم ۶

توجه گریی چو خون دیده نباری؟ ۷

منبع: لباب الالباب ص ۲۹۵

۱- در پاورقی لباب الالباب : ... یکی مرغ

۲- در بعضی نسخه ها : .. می گریست بزار

۳- بسا نسخه ها نشانه شارحه (:) و سوالیه (?) را ندارند.

۴- در بعضی نسخه ها: فی دجی الیل والنجوم دراری

۵ - بعضی نسخه ها نشانه سوالیه را ندارند.

۶- بعضی نسخه ها : من نگریم ...

۷- بعضی نسخه ها : توجه گویی چو خون دیده نبار



لبکان تو شهد و عارض و ماه
روی چون لاله برگ و زلف سیاه

دین الله می تباه کند
مر مرا حول آن رخ چو ماه

سی و دو دانه لؤلؤ مکنون
زیر دو لاله برگ داری آه

رنگ آن لاله رخان تو کرد
رنگ یاقوت من به گونه کاه

مر مرا ژاله سرشک چکان
نیست الا زطعنۀ بد خواه

تا مرا الاجرم بماند جهد
جزبالله می نیابم راه

تا مرا هو همی به عشق کند
اینست جرم العظیم اینت گناه

۵۳

منبع: تحلیل و بررسی ...

پیوست ها:

پیرامون نخستین زن شاعر پارسی گوی نتیجه پژوهشی انتشار یافته است، که در پایان نقل شده است.

"گی کیو ئی تو در طی پژوهشی، در مقاله ای با عنوان «یک نام خاص زرتشتی از کتاب مانیشو»

(A Zoroastrian proper name from the Manyosho) که در سال ۱۹۸۶م در مجله ی "اورینت" چاپ توکیو در شماره ی دهم مجموعه مقاله های پهلوی کا، به زبان انگلیسی منتشر شد، با پژوهش و ریشه یابی در زبان های ژاپنی، چینی و ایرانی به این نتیجه رسید که واژه ی مانسردَهَم با توجه به معنای شعر، بر خلاف نظر گردآورنده ی شعرهای کتاب «مانیشو» نه تنها در سوگ کسی گفته نشده است، بلکه اوستایی و از عناصر طبیعی و کلام پند آمیز و آموزه های زرتشتی و باورهای ایرانی الهام گرفته شده است. او با آشنایی و شناختی که از تاریخ کهن ایران داشت در باره ی این شعرها و سراینده ی آن می نویسد: «پس از حمله ی اعراب به ایران در سال ۶۵۴ میلادی، "دارا" پادشاه «تخارستان» همراه با خانواده اش از «کندوزِ تخارستان» به ژاپن پناهنده می شود (تخارستان نام باستانی منطقه ای است در شرق بلخ و غرب جیحون در آسیای میانه و امروز استانی در افغانستان به نام استان "تخار" که در شمال شرقی افغانستان قرار دارد، نام خود را از آن منطقه

گرفته است). سپس فرزندش "دارای دخت" شاه زاده ایرانی در آن جا زاده شده و به زبان ژاپنی به سرودن شعر می پردازد، که باید او را از جمله نخستین زنان ایرانی شاعر به شمار آورد» (مجله ی "اورینت" چاپ توکیو، ۱۹۸۶م).

این نکته نه تنها در کتاب «شعر زنان افغانستان» تألیف دکتر مسعود میرشاهی (۱۳۸۳ش)، بلکه در کتاب «زنان شاعر پارسی گوی هفت شهر عشق» تألیف مهری شاه حسینی (۱۳۸۵ش) نیز مورد توجه قرار گرفته است. اما به نظر می آید دقت شاه حسینی و برداشت وی از این مقاله درست تر از میرشاهی است.



دادخواهی برای رابعه بلخی

میرشاهی در ترجمه ی خود از این مقاله می گوید: « دارایدخت زن پادشاه تخارستان که پس از حمله ی عرب ها با شوهرش به ژاپن پناهنده شد، اولین زن شاعر شناخته شده در حوزه ی فرهنگ ما می باشد. دارایدخت در سال ۶۵۴م از کندوز در تخارستان به ژاپن رفت. " (۳۵)

یادآوری

سالها پیش محفلی در دوشنبه پایتخت جمهوری تاجیکستان دایر شد. به خواهش دوستان ارجمند شادروان داکتر عبدالاحمد جاوید و داکتر اسدالله شعور، در نظر گرفتم نبشته‌ی‌ی را دربارهٔ رابعهٔ بلخی باخودببرم. سوگمندان به دلیل گرفتاری‌هایی مانع شونده‌ی‌ی که بارها بدان مواجه شده‌ام، از مسافرت بازماندم. اما در طی مدتی که برای موضوع در نظر داشته ورق گردانی نمودم، چند مأخذ و منبع دیگری نیز در اختیارم قرارگرفت که از آنها در متن در دست داشته استفاده نمودم. دریغ که طرح گسترده‌ی‌ی که به تهیهٔ آن می‌اندیشیدم، انجام نیافت و برخی منابع و یادداشت‌ها زمینهٔ استفاده نیافتند.

شادروان جاوید از لندن نبشته‌های جالبی را فرستاد و دوستانی از هند و پاکستان نیز بر من منت نهادند. باری از آقای دوکتور رسول رحیم، خواهش کردم تا یکی از نبشته‌ها را که به زبان انگلیسی بود به زبان فارسی دری ترجمه کند، وی آن متن را ترجمه کرد. ضمن ابراز امتنان از همهٔ ایشان، همچنان از انتشارات گرامی شاه‌مامه، یاد آور می‌شوم که این متن پیشتر در کتاب «لاله رخان سرو قد» نیز به نشر رسیده است.

ن. مهرین



توضیحات و رویدادها

۱- والقرذار نیز نوشته اند. سعید نفیسی بر تعلیقات لباب الالباب، از تحقیق بسیار گسترده و جامع خویش (احوال و اشعار رودکی) نقل نموده، چنین مینویسد: "رابعه بنت کعب القزداری ص ۶۷۹"

اما در جلد اول "تذکره زنان سخنور"، عبدالرحمان فراموزی در تعیین موقعیت قزدار چنین نوشته است: "قزدار به ضم قاف نام جایی است بین افغانستان و پنجاب. در حدود هزار سال پیش ازین یکی از قبیله های تزی نژاد در آنجا میزیست. که به اختلاف فصول سال میان آنجا و بست و قندهار، بلخ و سیستان؛ بیلاق و قشلاق میکرد. و آن را رئیسی بود کعب نام که پادشاهان سامانی او را محترم شمرده و زین العرب می خواندند. این قبیله درچه تاریخی بدانجا آمده بود، معلوم نیست. ولی همینقدر میتوان دانست که یکی از قبایلی بوده که خلفای عرب به قصد تشکیل کولونی های عرب به کشورهای فتح شده کوچ می دادند." غلام حبیب نوابی. رابعه بلخی. ص ۱۴ چاپ دوم. ۱۳۷۹ خورشیدی. چاپ نخست ۱۳۳۰ خورشیدی. نوبهار بلخ.

شادروان داکتر جاوید مینویسد: "از تاریخ تولد و وفات این سخن پرداز یگانه، اطلاع دقیقی نداریم ولی آن قدر می دانیم که مزارش را در بلخ بامی گفته اند. گو این که:

زهر خاکی که بوی عشق برخاست

یقین دان تربت لیلی در آن جاست

عوفی در لباب الالباب، شیخ عطار در الهی نامه، جامی در نرفحات الانس، و شمس قیس رازی در «المعجم فی معاییر اشعار العجم»، نام پدر رابعه را کعب آورده اند. به این استناد که رابعه، در مقطع چامه ای، خود را بنت کعب خطاب کرده، آن جا که میگوید:

- مدارای بنت کعب انده که یار از تو جدا مانده
رسن گرچه دراز آید، گذر دارد به چنبر بر
داکتر جاوید. مقدمه بر چاپ دوم شعله بلخ. ص ۹ شعله بلخ، ناصر طهوری.
- ۲- لقب مگس رویین. عوفی مینویسد: "... و او را مگس رویین خواندندی و سبب این نیز آن بود که وقتی شعری گفته بود:
- خبر دهند که بارید برسر ایوب
ز آسمان ملخان و سرهمه زرین
اگر بیارد زرین ملخ بر او از صبر
سزد که بارد برمن یکی مگس رویین.
- از لقب زین العرب برای رابعه نیز یاد نموده اند. محمد اسحق مینویسد:
- "وی به خاطر زیبایی فراوانش، زین العرب (قشنگ عربستان) خوانده می شد."
- داکتر محمد اسحق. استاد عربی و فارسی در دانشگاه کلکته. منتشره انجمن ایران در کلکته. سال ۱۹۵۰. ترجمه دکتور رسول رحیم، به خواهش نگارنده این سطور. متن زبان انگلیسی را شادروان داکتر جاوید از لندن فرستاد.
- ۳ - صفا. ذبیح الله. تاریخ ادبیات ایران. جلد اول ص ۳۶۲ چاپ دوازدهم ۱۳۷۱. چاپخانه رامین. تهران. ایران.
- ۴- جی. جی. مک آوری. تاریخ تمدن لوکاس
- ۵- محمد عوفی، لباب الالباب. ص ۲۹۴ به کوشش سعید نفیسی. چاپ اتحاد ۱۳۳۳ تهران. ایران.
- ۶- و.و. بارتولد. ترکستان نامه. ترجمه کریم کشاورز. مؤسسه انتشارات آگاه. چاپ دوم. ص ۱۹۲ سال ۱۳۶۶ خورشیدی. تهران.
- ۷- تاریخ بخارا. ابوبکر محمد بن جعفر الترشخی. ص ۱۶ به تصحیح مدرس رضوی.
- ۸- ترکستان نامه ص ۵۰
- ۹- اثر و صفحه بالا
- ۱۰- تاریخ بخارا ص ۱۰. اثر یادشده
- ۱۱- محمد حیدر ژوبل. تاریخ ادبیات افغانستان ص ۳۵ چاپ اول.



- ۱۲- ترکستاننامه ص ۴۸.
- ۱۳- صفا. دکتزذبیح الله. تاریخ ادبیات در ایران. جلد اول. صص ۲۰۶-۲۰۷
- ۱۴- ریپکا. تاریخ ادبیات ایران. مؤلفان. یان ریپکا. اتا کار کلیما، ایرژی بچکا. ترجمه کیخسرو کشاورزی. ناشر انتشارات گوتمبرگ و جاویدان خرد. ۱۳۷۰ تهران.
- ۱۵- رودکی. دیوان کامل رودکی. مقدمه و تصحیح اسماعیل شاهرودی. چاپخانه فرهنگ. ۱۳۷۲. تهران.
- ۱۶- نظامی عروضی سمرقندی چهارمقاله. از روی تصحیح محمدقزوینی. ص ۴ تهران. ۱۳۸۲ خورشیدی.
- ۱۷- تحلیل و بررسی داستان رابعه و بکتاش در الهی نامه عطار و زندگی و اشعار رابعه بنت کعب قزداری. مجله دانش. شماره ۶۰-۶۱ ص ۱۸۸. کاپی بخش هایی ازین نبشته را پژوهشگر ارجمند دوکتور اسدالله شعور فرستاد.
- ۱۸- برتلس تصوف و ادبیات تصوف. ترجمه سیروس ایزدی. مؤسسه انتشارات امیرکبیر. ص ۲۴۰
- ۱۹- محمدعوفی. لباب الالباب ص ۲۹۴ با تصحیح سعید نفیسی. ۱۳۳۵. کتابفروشی ابن سینا.
- ۲۰- ریپکا. تاریخ ادبیات ایران ص ۲۲۵-۲۲۶
- ۲۱- عطار. الهی نامه. به تصحیح فواد روحانی. ۱۳۳۹. مقدمه الهی نامه. ص ۱۴
- ۲۲- برتلس. تاریخ ادبیات فارسی. ص ۲۴۰
- ۲۳- الهی نامه عطار. ۲۷۵-۲۵۹
- ۲۴- برتلس ۲۴۲
- ۲۵- الهی نامه عطار.
- ۲۶- بوسعید. ابوسعید ابوالخیر (۳۵۷-۴۴۱ هجری / ۹۶۷-۱۰۴۹ میلادی) - تصوف و ادبیات تصوف - (ص ۵۴)، یکی از تأثیرگذارترین متصوفان سده پنجم هجری است که سخنان او ورد زبان پسینیان بوده است. عطار در مورد او مینویسد، که هر جا که سخن ابوسعید رود، همه دلها را وقت خوش شود... پدر او ابوالخیر نام داشت و عطار بود.

نقل است که پدرش دوستدار سلطان محمود غزنوی بود، چنانکه سرایی ساخته بود و جمله دیوار آن را صورت محمود و لشکریان و فیلان او نگاشته. شیخ کودک بود. گفت: یا بابا! از برای من خانه ای باز گیر. ابوسعید همه آن خانه را با الله بنوشت. پدرش گفت: این چرا می نویسی؟ گفت: تو نام سلطان خویش می نویسی و من نام سلطان خویش. (ص ۷۷۵ تذکره الاولیا.)

* مهنه یا مهینه، " دهی از ناحیه خابران سرخس، زادگاه ابوسعید ابوالخیر. کارنامک. کتاب پژوهش های تاریخ. ص ۷۵. زمستان ۱۳۶۶. چاپ خوشه. نشر ۶۳

۲۷- الهی نامه ص ۲۶۷

۲۸- دکتر محمود امامی نائینی. خورشید سواران. کتاب برگزیده یونسکو به مناسبت دهه جهانی توسعه فرهنگی.

۲۹- ریپکا. تاریخ ادبیات ایران. ص ۲۲۶

۳۰- عبدالقیوم قویم، تاریخ ادبیات افغانستان. از دوره های باستانی تا پایان قرن چهارم هجری. ص ۱۴۶ انتشارات دانشگاه کابل ۱۳۶۶

۳۱- تذکره الاولیا صص ۷۰-۷۳

۳۲- عطار نیشاپوری. مصیبت نامه. ص ۲۹۰. مقدمه شفیع کدکنی. از انتشارات سخن. چاپ سوم. ۱۳۸۶. تهران

۳۳- ریپکا. تاریخ ادبیات. ص ۱۷۳

۳۴- محمد حنیف. حنیف بلخی. پرتاووس یا شعر فارسی در آریانا. پشاور. ۱۳۶۴. خورشیدی.

۳۵- تارنمای زبان و ادبیات فارسی (ادیب آریا)

پوریا گل محمدی. نخستین زن شاعرپارسی گوی.

